

متن پیاده سازی شده جلسه پنجم سال پنجم درس خارج فقه القضا 16 مهر ماه 1401

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ، فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ»

حضرت در این خطبه به این سؤال پاسخ می‌دهد که محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند چه کسی است؟

حضرت در پاسخ این سؤال می‌فرماید: «من» در اینجا انحصار را کنار می‌گذارد. گویا حضرت می‌خواهند بگویند افراد دیگری هم است که نزد خداوند محبوب‌تر باشند. از جمله محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند چند ویژگی دارند.

«عبدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ» بنده‌ای که خداوند او را بر نفسش کمک کند. گویا یک دشمنی در نفس انسان است که خداوند بنده را در مقابل آن کمک می‌کند. گویا یک جنگ نرمی در درون انسان است. جنگ نرم دشمن نامرئی است. سلاح نامحسوس است؛ اما در جنگ کلاسیک دشمن مرئی است و سلاح دشمن محسوس است. حضرت می‌خواهند بیان کنند که در درون انسان یک جنگ نرمی است که بهترین بنده کسی است که خداوند در این جنگ او را کمک کند.

«فَاسْتَشَعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ» یک خوف نامبارک و یک خوف مبارک داریم. گاهی از خوف مبارک به حزن تعبیر می‌شود. این افراد کسانی هستند که حزن را شعار خود می‌کنند. برخی گفته‌اند؛ یعنی یک خوف ممدوح دارد. زبان و فکر او ملجم است. به حیوان لجام می‌زنند تا او را کنترل کنند. مؤمن خودش بر خود لجام می‌زند. در حیوان لجام یک چیزی است که در دهان می‌گذارند؛ اما در اینجا لجام تفکر و اندیشه است. «استشعر الحزن» مفسران نهج البلاغه گفته‌اند؛ یعنی اهل تأمل و فکر است. یک کلامی را در آن فکر و تأمل می‌کند تا به زبان بیاورد. «وَ تَجَلَّبَبَ الْخَوْفَ» حزن را حضرت برای گذشته می‌گویند. خوف را برای آینده می‌گویند.

«فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ» اگر این کار را کرد چراغ هدایت در قلب او روشن خواهد شد. «وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ» برای روزی که به پذیرایی نیاز دارد وسیله پذیرایی فراهم می‌کند.

این خطبه از خطبه‌هایی است که بسیار قابل‌استفاده است. این را انسان ببیند و در آن تفکر کند. فلاسفه می‌گویند کثرت، منشأ ضلالت است. من می‌خواهم از این حرف فلاسفه یک برداشت اخلاقی کنم. گاهی انس زیاد هیبت کلام را ساقط می‌کند. طلبه یک‌مرتبه مکاسب محرمه را خوانده است. چندین مرتبه آن را تدریس کرده است. هر بار که به غیبت می‌رسد روایت «الغیبة أشد من الزنا» را می‌خواند؛ اما تأثیری در او نمی‌گذارد؛ زیرا هیچ‌گاه در آن تفکر نکرده است و هر بار هدف او تحصیل یا تدریس بوده است. برخی متأسفانه از دیگران نیت خوانی می‌کنند. افراد را قضاوت می‌کنند. این برداشت را منتشر می‌کنند درحالی‌که انتشار آن اشتباه است. روز سختی را در پیش داریم. روزی که احدی از احدی نمی‌گذرد. مادر فرزند خود را رها نمی‌کند و از او گذشت نمی‌کند. خداوند فرموده است آنچه بین شما و بندگان است با خودتان است. گاهی انسان گناهی می‌کند که خداوند می‌گوید به عزت و جلال هرگز تو را نخواهم بخشید.

کلام آقای خوئی در مسئله را بیان کردیم و یک نقدهایی بر آن داشتیم. کلام آقای صاحب جواهر را هم بیان کردیم و امروز نقدهایی بر کلام ایشان بیان خواهیم کرد. نقدهایی که بر کلام این دو بزرگوار بیان شد نقدهای اولیه است؛ چون ما الان در مرحله تتبع هستیم؛ لذا شاید در مرحله تحقیق نقدها و مطالب دیگری هم داشته باشیم.

نقد اولیه کلام فقیه نجفی

اول: ایشان در ابتدا مطرح کردند که کلمات اصحاب در مسئله اضطراب شدید دارد؛ اما در ادامه در اظهارنظر خود گفتند صریح اجماع بر حرمت داریم. صاحب جواهر ممکن است پاسخ بدهد که اجماع، اجماع منقول است و اجماعی نیست که بنده عهده‌دار آن باشم. اما ما قبول نمی‌کنیم؛ زیرا ایشان اجماع را به‌عنوان دلیل بیان کرده‌اند و وقتی اجماع را به‌عنوان دلیل بیان می‌کنند باید خودشان قبول داشته باشند و حال آنکه ایشان اضطراب کلمات اصحاب را در مسئله بیان می‌کنند.

دوم: صاحب جواهر در یکی از ادله خود بیان کرد که قضاوت منصب سلطانی است. منصب سلطانی هم نباید در مقابل آن پول گرفته شود. دلیل آن هم این است که پیامبر (ص) پول نمی‌گرفتند: «قل لأسألكم علیه أجراً» تأسی به پیامبر (ص) هم طبق آیه لازم است پس قاضی هم نباید پول بگیرد.

آیا تصدی منصب سلطانی باید مجانی باشد؟ اگر سؤال شود پس متصدی منصب سلطانی روزی خود را از کجا بیاورد گفته می‌شود که به متصدی همانند سایر فقرا کمک خواهد شد.

آیا دلیل تأسی تا این حد گسترده و عام است؟ در بحث صلاة در جایی گفته می‌شود پیامبر (ص) پشت سرهم نماز می‌خواندند و بین جماعات نماز فاصله نمی‌انداختند سؤال می‌شود که آیا باید به پیامبر (ص) تأسی کرد؟ صاحب جواهر بیان می‌کند شاید این عادت پیامبر (ص) بوده است و وجه شرعی ندارد. صاحب حدائق می‌فرماید که آنچه که از پیامبر (ص) نقل شده است به‌عنوان استحباب است؛ اما وجوب را قبول نمی‌کند. صاحب مدارک می‌فرماید به عمومیت دلیل تأسی تمسک می‌کنیم. در بحث ما نیز این که پیامبر (ص) پول نمی‌گرفتند؛ آیا پیامبر (ص) نمی‌خواستند پول بگیرند یا گرفتن پول مجاز نبوده است و این عدم جواز برای ما است؟

نکته: یک بحث تأسی به پیامبر (ص) داریم و یک بحث اشتراک احکام با پیامبر (ص) داریم. در جایی که می‌گوییم پیامبر (ص) یک کاری کردند پس به دلیل تأسی ما هم باید انجام بدهیم در اینجا باید وجه کار پیامبر (ص) مشخص شود؛ آیا این کار وجه شرعی دارد یا یک عادت و امری شخصی است که پیامبر (ص) انجام می‌داده‌اند. در بحث اشتراک احکام با پیامبر (ص) هر حکمی که برای پیامبر (ص) است برای ما نیز وجود دارد مگر اینکه دلیل بر عدم اشتراک داشته باشیم؛ مانند نماز شب که برای پیامبر (ص) واجب است و برای ما واجب نیست. در اشتراک احکام باید حکم ثابت شود تا بگوییم ما با پیامبر (ص) در حکم مشترک هستیم. اما در تأسی هنوز حکم شرعی ثابت نشده است.

صاحب جواهر خواستند که از عموم دلیل تأسی استفاده کنند که ما در عموم دلیل تأسی بحث داریم.

در بحث تأسی به پیامبر (ص) همیشه گرفتار افراط و تفریط بوده‌ایم. نقل می‌کنند که یک زمانی عبدالله بن عمر در منا یا عرفات بود و برای قضا حاجت به دنبال مکانی بود که پیامبر (ص) قبلاً در آنجا قضا حاجت کرده بود. طرف وصیت پیامبر (ص) برای نصب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را فراموش می‌کند و با حضرت هم بیعت نکردند؛ اما در این مسائل اصرار دارند که به پیامبر (ص) تأسی کنند! مورد دیگر غذا خوردن با دست است. در زمان پیامبر (ص) مردم با دست زیر غذا می‌کردند و می‌خوردند و ظرف غذا هم مشترک بود. پیامبر (ص) با این شرایط فرمودند که با سرانگشتان غذا بخورید. در آن زمان قاشق نبوده است؛ اما امروزه که این وسائل است آیا جا دارد که هنوز بگوییم که با سرانگشت خوردن استحباب دارد؛ نقطه مقابل آن تفریطی است که خطرناک است و به‌محض این که روایتی نقل می‌شود گفته می‌شود که برای آن زمان بوده است.

سوم: ایشان مؤیداتی را نقل کردند که خود ایشان هم گفتند این موارد مؤید است و دلیل نیست. هدف ایشان از بیان این مؤیدات چیست؟ اگر فقیه با مجموع اینها به یک قراری برسد می‌تواند فتوا بدهد و در غیر این صورت ارزش فتوا نخواهد داشت.

پیرامون روایت ابن سنان هم بحث کردیم. آقای خوئی بیان کردند این روایت ناظر به قضات سلطان جور است و سلطان اطلاق ندارد.

جلسه بعد به سراغ کلام محقق عاملی در کتاب مفتاح الکرامه خواهیم رفت. خصوصیت این کتاب است که نظر خودش را نمی‌گوید؛ بلکه نظر فقها را بیان می‌کند و لذا کسانی که می‌خواهند نظر علما در مسئله را بدانند باید به کتاب ایشان مراجعه کنند.